



بِه نام خـ داو نـ د بـ خ ش نـ د ه م ه ر ی ان



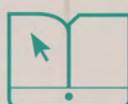
WWW.EC.NAHAD.IR



روایت یک انحراف

(فصل سوم آفتاب در مصاف)

آفتاب در مصاف



جلسه چهارم | انگیزه و هدف راستین امام حسین(ع) در قیام تاریخ ساز عاشورا بخش اول

درآمد و طرح بحث

بسیاری از مسلمانان دوران اواخر شصت ساله بعد از حادثه هجرت - یعنی پنجاه ساله بعد از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم - از حوادثی که می گذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری می خواستند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می آوردند، کسی جلو دارشان نباشد؛ می کردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسق فاجر بدنام رسوا - جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در او وجود ندارد و نقطه عکس مسیر پیغمبر در اعمال او ظاهر است - بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر!

ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند. بعضی هم که شاید احساس خطر می کردند، منافع شخصی شان، عافیت شان، راحت شان، اجازه نداد که عکس العملی نشان بدهند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است، به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد.

با فاصله پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، یک چنین کسی می آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند. در یک چنین موقعیتی که این قدر غفلت بر دنیای اسلام حاکم است که خطر را درک و استشمام نمی کنند، چه کار باید کرد؟ کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که مظهر اسلام است، نسخه بی تغییر پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم است - «حسین منی و انا من حسین» - در این شرایط چه کار باید بکند؟ او باید کاری کند که دنیای اسلام را - نه فقط آن روز، بلکه در طول قرن های بعد از آن - بیدار کند؛ آگاه کند؛ تکان بدهد. این تکان با قیام امام حسین علیه السلام شروع شد.



به امام حسین علیه السلام می گفتند: شما در مدینه و مکه، محترم هستید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه‌ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟! قضیه چیست؟! این، آن سوال اصلی است. این، آن درس اصلی است. نمی‌گوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما عرض می‌کنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیه است.

بحث اول. دو نظریه در مورد هدف قیام عاشورا و نقد اجمالی آن

بعضی‌ها می‌گفتند: حسین بن علی علیه السلام برای گرفتن حکومت قیام کرد. قیام حسین علیه السلام برای گرفتن حکومت بود. فقط برای این بود که حکومت کند، چون می‌دید یزید آدم ناصالح و فاسدی است و جامعه اسلامی را در معرض یک خطر جدی قرار داده است؛ این بود که آن حضرت قیام کرد تا حکومت را بگیرد. عده و عده هم فراهم کرده بود. هنگامی که به سوی کوفه حرکت کرد تا آنجا قیام کند و کوفه را به اصطلاح امروز آزاد کند، نیروهای خود را آنجا جمع کند و علیه حکومت مرکزی بشورند، در راه که فهمید کوفی‌ها برگشتند، منصرف شد؛ گفت رهایم کنید به یمن بروم یا بروم همان جایی که بودم و آنجا بمانم! البته برای این دیدگاه شواهدی هم ذکر می‌کنند؛ اما در مجموع این نظر درستی نیست.^[۳] دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت، تشکیل دهد. این هدف قیام ابی‌عبدالله علیه السلام بود. این حرف، نیمه‌درست است؛ نمی‌گوییم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد، به این نحو که اگر ببیند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

بله؛ کسی که به قصد حکومت، حرکت می‌کند، تا آنجا پیش می‌رود که ببیند این کار، شدنی است. تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آنجا جایز است انسان برود که بشود رفت. آنجا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه علوی علیه السلام است مرادش این است این درست نیست؛ برای این که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد.

در نقطه مقابل، گفته می‌شود: نه آقا! حکومت چیست؟! حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد، بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدتی بر سرزبان‌ها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند. حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند! این حرف که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این که شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی‌شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم!



می‌گویند: نه؛ اصلاً حسین بن علی علیه‌السلام هیچ نیت حکومت کردن نداشت، هیچ نیت گرفتن مقام، حکومت و ریاست بر مسلمین را نداشت، بلکه خواست کشته بشود؛ اصلاً قیام کرد تا کشته شود! برای این که دید در زنده بودنش نمی‌تواند آن تکلیف الهی را انجام بدهد، گمان کرد با کشته شدنش آن تکلیف را انجام می‌دهد. حالا که با زنده بودن نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم، پس با کشته شدن این کار را انجام بدهیم! می‌گویند: حسین بن علی علیه‌السلام از مدینه که راه افتاد، نیتش همین بود که برود و کشته شود؛ اصلاً قصدش جز این چیز دیگری نبود. مکه هم که آمد، این قصد را داشت. طراحی می‌کرد و نقشه می‌ریخت که چگونه در یک موقعیت حساس و خوبی کشته بشود. این نظر هم درست نیست.

این حرف را هم، ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز! ما چنین چیزی نداریم. شهادتی را که ما در شرع مقدس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است. اما این که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه چنینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»؛ این‌ها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت، این نیست

پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. حسین بن علی علیه‌السلام وقتی به کربلا می‌آمد، نه به قصد حکومت آمد، نه به قصد کشته شدن؛ به قصد ادای وظیفه آمد. [...] اگر حکومت نصیبش می‌شد، نعمت الهی بود و خیلی هم خوب بود؛ می‌رفت و حکومت هم می‌کرد، یزید را هم در جنگ شکست می‌داد. [...] اگر شهادت نصیبش می‌شد باز احدی الحسینین بود؛ یعنی برای شهید شدن آماده بود. حقیقت و جمع‌بندی درست این است که حسین بن علی علیه‌السلام نه برای حکومت کردن می‌رفت و نه برای کشته شدن. کشته شدن و حکومت هدف‌های حسین بن علی علیه‌السلام نبود، بلکه نتیجه قطعی حرکت حسین بن علی علیه‌السلام یکی از این دو بود؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام در این راه یا به حکومت می‌رسید یا کشته می‌شد. این را خود آن حضرت هم می‌دانست.

بنده به نظرم این‌طور می‌رسد: کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، این‌ها نبود. امام حسین علیه‌السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت»، یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد، هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد، هم برای آن. هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ‌کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.